

🎯 اهداف کلی و جزئی درس

◆ اهداف کلی

۱. آشنایی با داستان اصحاب کهف و درس‌های ایمانی آن.
۲. درک رابطه‌ی ایمان به زندگی ابدی و صبر بر سختی‌های دنیا.
۳. شناخت احکام شرعی طهارت در نماز (خون، غسل، طهارت ظاهری و باطنی).
۴. توانایی تطبیق این آموزه‌ها در زندگی فردی و اجتماعی.
۵. تقویت انگیزه برای توبه و پاک‌سازی درون.

◆ اهداف جزئی (رفتاری – ویژه دانش‌آموزان ممتاز)

📖 حیطه شناختی

- داستان اصحاب کهف را به‌طور خلاصه روایت کند.
- دلیل اصلی صبر و استقامت اصحاب کهف را تحلیل کند.
- حدیث امام صادق (ع) درباره‌ی صبر را تفسیر و پیام آن را بیان کند.
- ارتباط آیه «رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» با پایان داستان اصحاب کهف را توضیح دهد.
- احکام خون در نماز (کمتر از بند انگشت، مخلوط با آب) را بیان کند.
- مراحل غسل ترتیبی را به ترتیب ذکر کند.
- تفاوت طهارت ظاهری و باطنی را شرح دهد.
- شرایط توبه‌ی واقعی را برشمارد.

حیطه عاطفی

- نسبت به پاداش‌های اخروی احساس اشتیاق و امید پیدا کند.
- به پاکی ظاهر و باطن در نماز اهمیت دهد.
- از گناه به عنوان آلودگی باطن تنفر یابد و به توبه تمایل پیدا کند.

• حیطه روانی – حرکتی

- مراحل غسل ترتیبی را به صورت نمایشی اجرا کند.
- در مواجهه با خون کم در بدن یا لباس، حکم شرعی را به درستی تشخیص دهد.



اصحاب کهف گرسنه بودند و تملیخا رفته بود غذا بخرد. انتظار کشیدن برایم خسته کننده بود؛ به بشیر گفتم: «چرا اینجا ایستاده ایم؟ بیا برویم در شهر ببینیم تملیخا دارد چه کار می کند.» بشیر قبول کرد و کمی بعد، خودم را دم دروازه شهر اُقسوس دیدم. تملیخا چند قدم جلوتر، داشت به دروازه شهر نزدیک می شد. با فاصله به دنبالش راه افتادیم و در طول مسیر به اتفاقات سختی فکر می کردم که برای او و دوستانش رخ داده بود. از بشیر پرسیدم: «اصحاب کهف چگونه توانسته اند این همه سختی را تحمل کنند؟» بشیر گفت: «کسی که می داند دنیا کوتاه است و آخرت ابدی است، به امید رسیدن به ابدیتی پر نعمت، سختی های دنیا را به راحتی تحمل می کند.» چشمم به تملیخا و گوشم به حرف های بشیر بود. یکی از دلایل صبور نبودن ما این است که خیال می کنیم سختی ها خیلی طول می کشد؛ در حالی که سختی های دنیا هر اندازه هم طول بکشند، در برابر ابدیت آخرت، کوتاه خواهد بود. امام صادق علیه السلام فرمود:

۱- اصحاب کهف چگونه توانستند این همه سختی را تحمل کنند؟

۲- یکی از دلایل صبور نبودن ما چیست؟ چگونه این خیال باطل را دور کنیم؟

هرکسی صبر کند، اندکی صبر کرده و هرکسی بی تابی کند، اندکی بی تابی کرده. پس بر تو باد بر صبر [زیرا عمر دنیا کوتاه است].^۱

۳- سخن امام صادق علیه السلام را در باره صبر و بی تابی بنویسید.

یادآوری آموخته‌ها

نکات کلیدی این صفحه:

سال گذشته با نتایج ایمان به خدا آشنا شدیم. ابتدا آنها را فهرست کنید، سپس اثر هریک از آنها را در رفتار اصحاب کهف بنویسید.

نتایج ایمان به خدا	رفتار اصحاب کهف
۱- صبر	تحمل سختی‌ها
۲- امید	توکل و اعتماد به یاری خداوند
۳- آرامش	احساس رضایت از تصمیم خود

۱. نشانه ظاهری ایمان (پرچم لا اله الا الله): جامعه‌ای که روزی در ظلمت شرک بود، اکنون با ایمان هدایت یافته است.
۲. شگفتی تملیخا: نشان‌دهنده تأثیر گذر زمان بر تمدن و تحول ارزش‌ها بر پایه توحید است.
۳. پیام تربیتی: ایمان پایدار حتی اگر در ظاهر کم‌تأثیر به نظر برسد، در طول زمان جامعه را متحول می‌کند.
۴. پیوند با هدف درس: ایمان استوار، صبر در مسیر الهی و امید به ظهور حقیقت را در وجود انسان پرورش می‌دهد.

همان موقع تملیخا به دروازه شهر رسید و ایستاد. پرچمی توجهش را جلب کرده بود.

— یعنی چه؟ مگر می‌شود چنین شعاری روی پرچم سرزمین اقسوس باشد؟
روی پرچم نوشته بود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ * عِيسَى رَسُولُ اللَّهِ».

او حیرت‌زده به پرچم نگاه می‌کرد و وقتی وارد شهر شد، حیرتش بیشتر هم شد، زیرا لباس‌های مردم شهر با لباس‌های او خیلی فرق می‌کرد. مردم هم از دیدن او تعجب کرده بودند و خیره نگاهش می‌کردند. ناگهان چشمش به یک نانوايي افتاد. راهش را به طرف آن کج کرد و قبل از خریدن نان، از نانوا پرسید: «نام این شهر چیست؟»

نانوا گفت: «اُقسوس».

پرسید: «اسم پادشاهتان چیست؟»

نانوا گفت: «عبدالرحمن».

تملیخا از شدت تعجب سردرگم شده بود و با خودش می‌گفت: مگر نام پادشاه این شهر دقیانوس نبود؟ مگر می‌شود پادشاهی که به خدا اعتقادی نداشت، یک روزه خداپرست شده باشد؟

با همان سردرگمی سکه‌اش را به نانوا داد تا چند نان بردارد. نانوا از بزرگی و سنگینی سکه تعجب کرد و گفت: «گنج پیدا کرده‌ای؟»

تملیخا گفت: «کدام گنج؟ این، پول کالایی است که چند روز پیش فروختم و بعدش از شهر خارج شدم تا پیش مردمی که دقیانوس را می‌پرستیدند نباشم.»

۴- روی پرچم شهر اقسوس چه عبارتی

نوشته شده بود و چه پیامی داشت؟

جواب: نشان‌دهنده تغییر عقیده مردم از شرک به توحید و مسیحیت راستین.

۵- نانوا وقتی سکه‌ی تملیخا را دید چه

گفت و چرا چنین تصویری کرد؟

جواب: «گنج پیدا کرده‌ای؟» زیرا سکه متعلق به ۳۰۹ سال قبل بود و بزرگی و سنگینی آن برای مردم آن زمان غیرعادی بود.

نوبت نانوا بود که حیرت کند. او حیرت زده گفت: «دقیانوس؟! او که سیصد سال پیش، از دنیا رفته. حتماً تو نمی خواهی مرا در گنجی که پیدا کرده ای، سهیم کنی. پس من هم نمی گذارم از اینجا بروی.»

صدای بلند نانوا و تملیخا، مردم را دور آنها جمع کرد و به تدریج همه از علت مشاجره شان مطلع شدند.

نانوا که فقط به گنج فکر می کرد، تملیخا را محکم گرفت و برد پیش پادشاه. مردم هم پشت سرشان به سمت کاخ پادشاه حرکت کردند.

تملیخا از دیدن پادشاه تعجب کرد. خبری از دقیانوس و اطرافیانش نبود و پادشاه دیگری بر تخت نشسته بود. نانوا قصه را برای پادشاه تعریف کرد و پادشاه رو به تملیخا گفت: «نترس! پیامبر ما دستور داده فقط بخشی از گنج ها را برای حکومت بگیریم. تو هم بخشی از گنج را بده و برو.»

تملیخا گفت: «من گنج پیدا نکرده ام. من اهل همین شهر هستم.»

پادشاه گفت: «کسی را در این شهر می شناسی؟»

تملیخا اسم آشنایانش را گفت اما کسی آنها را نمی شناخت.

پادشاه اسم تملیخا را از او پرسید و با شنیدن اسمش متعجب شد و گفت: «این دیگر چه اسمی ست؟ اصلاً تو در این شهر خانه داری؟»

تملیخا گفت: «بله.»

پادشاه گفت: «بیا تا به همراه مأموران برویم دم در خانه ات.»

پادشاه و تملیخا راه افتادند و مردم هم به دنبالشان. کوچه به کوچه رفتند و رسیدند به خانه ای که بلندترین در را داشت. تملیخا گفت: «اینجا خانه من است.»

بعد هم در زد و پیرمردی از خانه بیرون آمد که ابروانش روی چشمانش را گرفته بود. پادشاه به پیرمرد گفت: «این مرد می گوید اینجا خانه اوست. حقیقت دارد؟»

پیرمرد به تملیخا خیره شد و اسمش را پرسید.

— من تملیخا پسر قسطنین هستم.

پیرمرد از تعجب خشکش زد [تملیخا نامی آشنا در خاندان او بود. قصه اش نسل به نسل چرخیده و به او رسیده بود. پیرمرد خودش را انداخت روی پاهای تملیخا و گفت: «به خدا قسم که این مرد، جد من است.»]

۶- اصحاب کهف چه مدتی در غار خوابیدند؟ این واقعه چه نشانه ای از قدرت خداوند است؟

جواب: ۳۰۹ سال. این نشانه ای قدرت خدا بر زنده کردن مردگان و اثبات معاد است.

۷- رفتار پادشاه مؤمن با نکلیخا چگونه بود؟ پیام محوری این بخش روایت چیست؟

جواب: عادلانه، آرام و شرعی (سهیم حکومت دینی از گنج).

حکومت دینی، پناهگاه مؤمنان است

حاکم مؤمن، مطیع شرع است

۸- چرا پیرمرد خودش را روی پاهای تملیخا انداخت؟

پیام: حقیقت، سن و جایگاه نمی شناسد.

ایمان، از یاد نمی رود؛ نسل ها آن را روایت می کنند تا روزی حقیقت آشکار شود.

این صفحه، یکی از نقاط عطف داستان اصحاب کهف است؛ لحظه‌ای که تملیخا پس از ۳۰۹ سال وارد شهر می‌شود و با سه مواجهه‌ی سرنوشت‌ساز روبه‌رو می‌گردد:

مواجهه با نانو (دنیاگرایی و سوءظن)

مواجهه با پادشاه (عدالت و دینداری)

مواجهه با پیرمرد (حقیقت‌یابی و پیوند نسلی)

تحلیل نکات کلیدی (خط به خط و فراخط)

❖ ۱. مواجهه با نانو – تقابل ایمان و دنیاپرستی

« دقیانوس؟! او که سیصد سال پیش از دنیا رفته. حتماً تو نمی‌خواهی مرا در گنجی که پیدا کرده‌ای سهیم کنی... »

❖ ۲. مواجهه با پادشاه – تصویر حاکم مؤمن

« نترس! پیامبر ما دستور داده فقط بخشی از گنج‌ها را برای حکومت بگیریم ... »

❖ ۳. تملیخا – اصرار بر هویت، نه ثروت

« من گنج پیدا نکرده‌ام. من اهل همین شهر هستم. »

❖ ۴. پیرمرد و شناسایی تملیخا – پیوند نسل‌ها در مسیر حق

« پیرمرد خودش را انداخت روی پاهای تملیخا و گفت: به خدا قسم که این مرد، جدّ من است. »

ردیف	پیام محوری	تجلی در متن
۱	دنیاپرستی مانع درک معجزه است	نانوا به جای حیرت از زنده شدن تملیخا، به گنج فکر کرد
۲	حکومت دینی، پناه‌گاه مؤمنان است	پادشاه به تملیخا گفت: نترس
۳	حاکم مؤمن، مطیع شرع است	«پیامبر ما دستور داده...»
۴	مؤمن در بحران دروغ نمی‌گوید	تملیخا اصرار دارد گنج نیافته است
۵	ایمان، هویتی فراتر از زمان و مکان است	پیرمرد تملیخا را جد خود خواند
۶	حق همیشه زنده می‌ماند	قصه‌ی اصحاب کهف نسل به نسل منتقل شد
۷	حقیقت، سن و جایگاه نمی‌شناسد	پیرمرد بر پای تملیخا افتاد
۸	تاریخ ایمانی، سرمایه‌ی امروز ماست	ما نیز نوادگان ایمانی اصحاب کهفیم

بعد هم رو کرد به پادشاه:

۹- پیرمرد وقتی تملیخا را به عنوان جد خود شناخت،
در باره اش چه گفت؟

— او یکی از همان شش نفری است که از دست دقیانوس فرار کرده و از شهر بیرون رفته‌اند.
خبر به سرعت در شهر پیچید. مردم دسته‌دسته برای دیدن تملیخا به خانه‌اش می‌آمدند و از دیدنش سراپا شوق و هیجان می‌شدند.

در حین این رفت و آمدها پادشاه از تملیخا خواست تا آنها را پیش رفقاییش ببرد. همه به طرف کوه راه افتادند. نزدیک غار، تملیخا به پادشاه گفت: «می‌ترسم دوستانم صدای پای مردم و اسب‌ها را بشنوند و خیال کنند دقیانوس و سربازانش آنها را پیدا کرده‌اند. اجازه بدهید من جلوتر بروم و آنها را از ماجراهای پیش آمده باخبر کنم.»

۱۰- وقتی تملیخا و پادشاه و همراهانش به غار رسیدند، تملیخا به آن‌ها چه گفت؟

پادشاه قبول کرد و به مردم فرمان داد توقف کنند. تملیخا خودش را به غار رساند، دوستانش او را در آغوش گرفتند و گفتند: «**خدا را شکر که سالم بازگشتی.** گمان می‌کردیم در دام مأموران دقیانوس افتاده‌ای.»

۱۱- وقتی تملیخا از شهر بازگشت، اولین جمله دوستانش چه بود؟

تملیخا هیجان‌زده گفت: «دقیانوس را رها کنید. فکر می‌کنید چقدر خوابیده باشیم؟»
آنها متعجب از این سؤال تکراری، جواب دادند: «همان یک روز یا کمتر که قبلاً حرفش را زده‌ایم.»

۱۲- تملیخا پس از بازگشت از غار، چه موردی را به عنوان شگفتی، به دوستانش اطلاع داد؟ گفت و گو را بنویسید.

تملیخا پرشتاب گفت: «اشتباه می‌کنید؛ ما سیصد و نه سال خوابیده‌ایم.»

دوستان تملیخا چشمانشان از شدت تعجب گرد شد:
— باور کنیم؟ مگر می‌شود؟
تملیخا ادامه داد:

برای آنان که با خدا بودند، زمان متوقف شد.
برای جهانیان، قرن‌ها گذشت.

— دقیانوس از دنیا رفته و اکنون پادشاه خداپرست اقسوس و مردم شهر آمده‌اند شما را ببینند.
باورش برای اصحاب کهف سخت بود. آنها بیش از پیش خدا را دوست می‌داشتند و مشتاقش بودند. آنها برای رسیدن به خدا از شهر و خانواده خود دور شده بودند و حالا دیگر دوست نداشتند در این دنیا باشند.

۱۴- چرا دوستان تملیخا به او گفتند: بیا از خدا بخواهیم ما را به نزد خود در بهشت ببرد؟

بنابراین، فکری به ذهنشان رسید و به تملیخا گفتند: «بیا از خدا بخواهیم ما را به نزد خود در بهشت ببرد.»

نتیجه گیری از پاراگراف آخر:

تملیخا پذیرفت و همگی دستشان را رو به آسمان بالا گرفتند و دعا کردند. خدا هم پایان داستان زندگی اصحاب کهف را مطابق خواسته خودشان رقم زد. مردم هنوز به غار نرسیده بودند که خدا روح تملیخا و دوستانش را به آسمان برد.

این فراز، اوج معنوی و نقطه فرود داستان است. اصحاب کهف نه تنها از بت پرستی، که از دنیا پرستی نیز بریده‌اند. آنچه در این سطرها رخ می‌دهد، نه یک پایان غمگین، که پیروزی تمام عیار عشق است.

◆ نکته: خداوند نه تنها دعایشان را مستجاب کرد، بلکه بی‌درنگ اجابت فرمود.

✈ پیام: وقتی بنده از غیر خدا ببرد و به خدا بپیوندد، خداوند از او سریع‌تر به سؤالش می‌شتابد.

❖ موقعیت این صفحه (۱۵۰) در ساختار کلی داستان

این صفحه، بخش فرودین و نقطه‌ی اوج معنوی داستان اصحاب کهف است.
اگر صفحه‌ی قبل، «برملا شدن هویت» بود، این صفحه «ثمره‌ی ایمان» است.

تملیخا از یک غریبه‌ی متهم، به قهرمان ملی و جدّ یک خاندان تبدیل می‌شود؛ اما پایان، نه بازگشت به قدرت و ثروت، که عروج به معشوق است.

❖ ۱. تحلیل ساختاری

✓ ۱-۱. تقسیم‌بندی صحنه‌ها

ضرب‌آهنگ	رویداد اصلی	سطرها	صحنه
سریع، پرشور، جمعی	اعلام هویت تملیخا به پادشاه و واکنش مردم	۴-۱	۱
میانی، انتقالی	درخواست پادشاه برای دیدار با دیگر اصحاب و حرکت به سوی کوه	۹-۵	۲
آرام، سنجیده، اخلاقی	دغدغه‌ی تملیخا برای حفظ آرامش دوستان و پیش‌تاختن به غار	۱۳-۱۰	۳
عاطفی، صمیمی	دیدار دوباره و گفتگوی اولیه (سلام و خداشکر)	۱۸-۱۴	۴
ناگهانی، پرتنش	کشف حقیقت زمان (۳۰۹ سال) و شگفتی	۲۳-۱۹	۵
اطلاع‌رسانی	خبر از تغییر دنیا (مرگ دقیانوس، پادشاه مؤمن)	۲۷-۲۴	۶
درونی، آرام	واکنش باطنی اصحاب: افزایش عشق به خدا و بی‌میلی به دنیا	۳۱-۲۸	۷
فرازمانی، معنوی	تصمیم به دعا برای رفتن به بهشت و استجاب	۳۶-۳۲	۸

✓ ۲-۱. شخصیت‌پردازی در این صفحه

ویژگی‌های برجسته در این صفحه	شخصیت
وفادار به دوستان، مهربان، دوراندیش، مأمور رسالت خبررسانی	تملیخا
مطیع درخواست تملیخا، فرماندهی خردمند، پذیرای احساسات انسانی	پادشاه
یکپارچگی در ایمان، دل بریدن از دنیا، اشتیاق به لقای الهی	اصحاب کهف
شور و شوق ظاهری، کنجکاو، ایمان سطحی (در برابر ایمان عمیق اصحاب)	مردم

✓ ۳-۱. تکنیک‌های روایی برجسته

❖ زاویه دید: دانای کل، اما همراه با تملیخا؛ خواننده از طریق او از غار آگاه می‌شود.

❖ تأخیر در اطلاع‌رسانی: خواننده همراه با اصحاب کهف، ناگهان حقیقت ۳۰۹ سال را می‌شنود.

❖ تضاد:

شور و هیجان مردم در برابر آرامش باطنی اصحاب کهف

دل‌بستگی مردم به دنیا در برابر بی‌رغبتی اصحاب

گذر ۳۰۹ سال برای مردم در برابر «یک روز» برای اصحاب

❖ نمادپردازی:

« دست رو به آسمان »: نماد تسلیم و طلب

« خدا روحشان را به آسمان برد »: نماد عزت و قرب الهی

تلنگر

۱۵- چگونه رفتار کنیم تا قصه

زندگی مان مانند اصحاب کهف
چراغ راه دیگران شود؟

گفتم: خوش به حال اصحاب کهف که قصه زندگی شان را خدا برای بندگان تعریف می کند تا چراغ راه دیگران شود.

گفت: چرا حسرت می خوری؟! تو هم مثل اصحاب کهف باش!

گفتم: مثل آنها زندگی کردن، کار هر کسی نیست.

گفت: اگر قصه زندگی شان را درست خوانده باشی، این طور قضاوت نمی کنی.

گفتم: تو که درست خوانده ای بگو چطور باید قضاوت کرد؟

گفت: اصحاب کهف به وظیفه بندگی خویش عمل کردند، خدا هم آنها را کمک کرد، تو هم به وظیفه بندگی ات عمل کن تا زندگی ات چراغ راه دیگران شود.

✦ اگر قصه را درست بخوانیم، از تماشاگر به بازیگر تبدیل می شویم.
✦ خدا نه فقط به کهف نشینان، که به هر بنده ای که وظیفه اش را انجام دهد، یاری می رساند.
✦ ما می توانیم چراغ راه دیگران باشیم، نه با خرق عادت، که با بندگی مداوم.

ایستگاه تفکر

پایان داستان اصحاب کهف با آیه «رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» چه ارتباطی دارد؟ در این باره با یکدیگر گفت و گو کنید.

اصحاب کهف در غار گفتند: «پروردگار ما، پروردگار آسمان ها و زمین است» و به این حقیقت ایمان آوردند و بر آن استقامت کردند. پایان داستان نیز نشان داد که خداوند نه تنها مالک و مدبّر جهان است، بلکه دعای بندگان مخلص خود را اجابت می کند. آنان از خدا خواستند تا به نزد خودشان برود؛ خدا نیز روحشان را به آسمان برد. این یعنی همان خدایی که ربّ آسمان ها و زمین است، ربّ اولیای خود نیز هست و آنان را به وصال خویش می رساند.

جمع بندی نهایی صفحه ۱۵۱

« میوه شیرین ایمان » در این صفحه سه چهره پیدا می کند:

۱. در فرد: تبدیل حسرت به همت

۲. در اندیشه: پیوند قصه با قرآن برای ژرف فهمی

۳. در خانواده: صداقت به مثابه عبادت

▣ اصحاب کهف نه فرشته بودند، نه اَبَرانسان؛ آنها فقط «وظیفه شان را انجام دادند.»

امروز نوبت توست، نوبت من، نوبت پدر و مادرها.

اگر راست بگوییم، اگر درست بندگی کنیم، اگر از غیر خدا ببریم،

زندگی مان چراغ راه دیگران خواهد شد؛

این است همان میوه ای که خدا به بندگان صادقش می چشاند.

مناجات

صبر زیا

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ صَبْرًا جَمِيلًا

خدای من! دوست دارم صبور باشم و صبرم همراه با گلایه
از تو نباشد، چنین صبر زیبایی عطایم کن.

وَفَرَجًا قَرِيبًا

خدایا! اگر از زندگی ام بگشا،

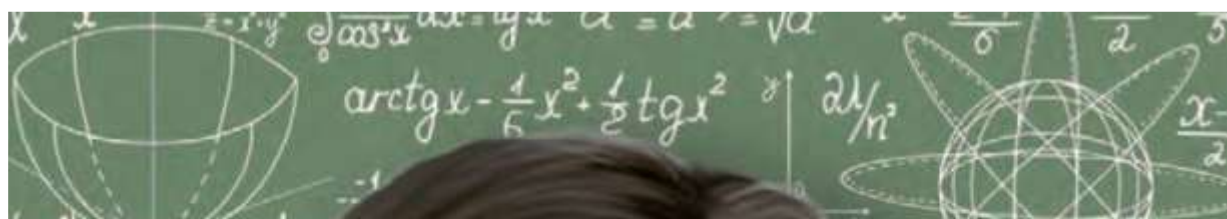
وَقَوْلًا صَادِقًا

و یاری ام کن کلام راست بر زبانم جاری شود،

وَأَجْرًا عَظِيمًا.

سپس پاداش بزرگی نصیبم کن.

❖ مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی



قصه: مغز متفکر هسته‌ای

در دوران دانشجویی‌اش به قدری بر مسائل ریاضی تسلط داشت که یکی از اساتید برجسته دانشگاه امیرکبیر می‌گفت: «تسلط شهریاری بر فرمول‌های ریاضی و مباحث فیزیک در حد معجزه است.»

دکتر یمینی، از اساتید مطرح و سخت‌گیر دانشگاه امیرکبیر بود. سیزده بالاترین نمره‌ای بود که یک دانشجو توانسته بود از او بگیرد. روزی دکتر یمینی وارد کلاس شد و پرسید: «شهریاری کیست؟»

مجید بلند شد و خودش را معرفی کرد. دکتر یمینی گفت: «آفرین! تا به حال کسی در درس من نمره هجده نگرفته بود. من به تو بیست می‌دهم.»

کتابی تا آن زمان سه بار تجدید چاپ شده بود و در یکی از صفحاتش مسئله‌ای طرح شده بود که برخی از اساتید به هیچ وجه نتوانسته بودند به جواب صحیحی برایش برسند. به همین دلیل هم معتقد بودند اصل مسئله در این کتاب اشتباه طرح شده است. با این حال، مسئله داخل کتاب را با دکتر شهریاری در میان گذاشتند.

دکتر شهریاری در حال وضو گرفتن بود که یکی از شاگردانش آمد و مسئله را با او مطرح کرد. دکتر در حال شستن صورتش به صورت ذهنی و شفاهی، نصف مسئله را حل کرد. بخش دیگری از مسئله را در حالی حل کرد که دست راستش را می‌شست. در حال شستن دست چپ، بخش دیگری از آن را حل کرد و وقتی مسح پاها را کشید، حل مسئله تمام شده بود.

دیگران از استعداد و هوش او شگفت‌زده بودند، اما خودش می‌دانست بنده در برابر خدا نباید به استعداد خودش مغرور شود. او هوش خودش را نعمت خدا می‌دانست و عقیده داشت اگر خدا نخواهد، حتی از حل یک مسئله ساده ریاضی هم ناتوان خواهد بود. برای همین هم هیچ‌گاه به خاطر هوش بالا، خودش را از خدا بی‌نیاز ندید. وقتی در حل مسائل علمی دچار مشکل می‌شد، در گوشه یادداشت‌هایش می‌نوشت: «إِلَهِی وَ رَبِّی مَنْ لِّی غَیْرُکَ؛ ای خدای من و ای مالک و تدبیرکننده امور من! غیر از تو چه کسی را دارم؟»

او در بن‌بست‌ها از خدا یاری می‌خواست و یقین داشت اگر صلاح باشد، خدا بن‌بست‌ها را برایش باز می‌کند. یک بار به همراه یکی از دانشجویانش تا دیروقت کار علمی و محاسباتی می‌کرد اما به نتیجه نمی‌رسید. شب از نیمه گذشته بود و گره مسئله باز نمی‌شد. دکتر دست از کار کشید و به دانشجویش گفت: «برویم دو رکعت نماز بخوانیم.» باهم به نمازخانه رفتند و

او گوشه‌ای به نماز ایستاد و اشک ریخت. نمازش که تمام شد، بعد از دقایقی که در سکوت گذشت، هیجان زده و با صدای بلند گفت: «پیدا کردم؛ جواب مسئله را پیدا کردم.»

او با اینکه استاد مطرح دانشگاه بود، اما متکبر نبود و به مردم یاری می‌رساند. نامه‌رسان موتوری دانشگاه در مجلس ختم او چنان اشک می‌ریخت که از او پرسیدند: «تو که نسبتی با دکتر نداری، پس چرا این قدر گریه می‌کنی؟»

او جواب داد: «من هروقت برای دادن نامه‌ای به اتاق ایشان می‌رفتم، جلوی پایم بلند می‌شد و به من احترام می‌گذاشت.»

مادرش را که می‌دید، دست و پایش را می‌بوسید و وقتی سر سفره با مادرش می‌نشست، اول لقمه را در دهان او می‌گذاشت و بعد خودش غذا می‌خورد.

پیک موتوری تعداد زیادی کتاب آورده بود و می‌خواست آنها را جابه‌جا کند. دکتر داشت رد می‌شد که پیک موتوری او را صدا زد و کمک خواست. او هم بدون اینکه حرفی بزند، شروع کرد به کمک. یکی از شاگردان دکتر از آنجا رد می‌شد که صحنه را دید. با ناراحتی به پیک موتوری گفت: «می‌دانی داری از کی کار می‌کنی؟ او استاد تمام این دانشگاه است.»

وقتی یکی از شاگردانش درباره مشکلات زندگی‌اش با او درد دل کرد، دکتر هم نصیحتش کرد و در یک برگه برایش نوشت: «امیدوارم میل و پسندی جز خواست خدای متعال نداشته باشیم.»



ایران باید در انرژی هسته‌ای به غنی‌سازی ۲۰ درصد می‌رسید و گرنه بسیاری از پیشرفت‌های هسته‌ای امکان‌پذیر نبود. این کار نیازمند محاسبات دقیقی بود که کسی در ایران از عهده آن برنمی‌آمد. هر چقدر هم تلاش شد تا کسی از خارج ایران این کار را انجام دهد، میسر نشد.

سرانجام یک نفر در ایران گفت من محاسبات را انجام می‌دهم: دکتر مجید شهریاری.

او کار را به سرعت آغاز کرد و برای رسیدن به نتیجه، روز و شب نمی‌شناخت. ساعت‌ها فکر و مطالعه می‌کرد و از خواب و خوراکش می‌زد تا کار را به نتیجه برساند. او با خدا راز و نیاز می‌کرد و از او یاری می‌طلبید.

در نهایت، تلاش‌های شبانه‌روزی و مناجات‌هایش با خدا نتیجه داد و در کمال ناباوری همگان، به‌ویژه کشورهای غربی، ایران به غنی‌سازی ۲۰ درصد دست یافت. اگر میلیاردها تومان بابت این کار مطالبه می‌کرد، حتماً به او می‌دادند، زیرا کسی جز او توان این کار را نداشت و کشور هم به این محاسبات نیازمند بود. با این حال، دکتر شهریاری برای این کار هیچ پولی نپذیرفت.

آمریکا و اسرائیل که خیال می کردند با تحریم علمی، می توانند قطار پیشرفت ایران را متوقف کنند، حالا خلاف تصوراتشان را مشاهده می کردند. در نتیجه، تصمیم گرفتند او را ترور کنند. آن روز دکتر در ماشین مطالعه می کرد و همسرش روی صندلی عقب نشسته بود. راننده داخل یک فرعی پیچید. موتورسواری نزدیک شد، بمبی به شیشه ماشین چسباند و دور شد. دکتر حواسش نبود، راننده فریاد کشید که زود پیاده شوید. همسر دکتر خودش را از ماشین بیرون انداخت. دکتر که تازه متوجه شده بود، تلاش کرد کمر بند ایمنی را باز کند، اما قبل از آن بمب منفجر شد و دکتر مجید شهریاری، مغز متفکر دانش هسته ای ایران در روز هشتم آذر سال ۱۳۸۹ به شهادت رسید.

اسرائیل پس از شهادت دکتر گفت: «ترور شهریاری اقدامی در جهت توقف پیشرفت هسته ای ایران بود.»

اما دکتر برای انتشار و آموزش علمش به دیگران از هیچ تلاشی دریغ نکرد. او تعداد زیادی دانشجو تربیت کرده بود که راهش را ادامه دادند.^۱

برداشت

- ۱ معیارهای ایمان به ربّ را در زندگی شهید دکتر شهریاری فهرست کنید.
- ۲ شما چگونه می توانید از این معیارها در زندگی خود بهره ببرید؟



احکام: نماز با بدن خونی

مدرسه‌ها به علت بارش برف تعطیل شده بود. حاج آقا بعد از نماز ظهر و عصر روبه مردم گفت: «دیشب تا صبح برف باریده و پشت بام مسجد سنگین شده. باید برف‌ها را پارو کنیم.»

سپس چند نفری به طرف پشت بام مسجد رفتند. من هم دنبالشان راه افتادم و حاج آقا برای اینکه بداند پدرم از برف‌روبی من رضایت دارد یا نه، به او زنگ زد. راستش احساس بچگی کردم. حاج آقا گفت: «ناراحت نشو! من در قبال سلامتی تو مسئولم؛ باید از پدرت اجازه می‌گرفتم.» حاج حسین آقا در پشت بام را باز کرد و همه از شدت برف تعجب کردند. حاج آقا عبایش را درآورد و به در آویزان کرد.

همگی پارو به دست گرفتیم و کار برف‌روبی با صلوات حاج آقا شروع شد. من هم کنار حاج آقا بودم و با پارویی کوچک‌تر از پاروی دیگران برف‌روبی می‌کردم. دیگر برفی باقی نمانده بود که ناگهان پایم لیز خورد و با زانو زمین خوردم و زخمی شدم. حاج آقا سریع مرا از زمین بلند کرد و با خود به پایین برد. در مسجد، کنار بخاری نشستیم و دست‌هایم را گرم کردم. حاج آقا خنده‌کنان گفت: «شده‌ای جانباز راه مسجد.»

بعد جعبه کمک‌های اولیه را آورد و چسب زخمی به زانویم زد و خدا را شکر کرد که به‌خیر گذشته است. کم‌کم بقیه هم از پشت بام پایین آمدند. مشهدی رضا، خادم مسجد هم با یک سینی چای داغ سر رسید.

هنوز در فکر زانویم بودم؛ از حاج آقا پرسیدم: «شنیده‌ام اگر خون خارج شده از زخم کمتر از یک بند انگشت باشد، پاک است و نماز خواندن با آن ایرادی ندارد. درست است؟»

حاج آقا گفت: «هم درست است هم نادرست. اگر کسی جایی از بدنش خون بیاید و خون، کمتر از یک بند انگشت شست باشد، اگرچه این خون همچنان نجس است، اما نماز خواندن با آن ایرادی ندارد، اما اگر خون با آب مخلوط شود، مثل الان که زانوی تو خون آمده و بعد هم خیس شده، دیگر نمی‌توانی با این خون نماز بخوانی حتی اگر کمتر از انگشت شست باشد.» یکی از جوانان متعجب گفت: «من تا حالا فکر می‌کردم این اندازه از خون، پاک است.»

علی آقا که نوک دماغش سرخ شده بود، همان‌طور که دستش را مقابل بخاری گرفته بود، به حاج آقا گفت: «حالا که دور هم هستیم، می‌شود از آن حرف‌های قشنگ که درباره اسرار نماز می‌زدید، برایمان بگویید؟»

۱۶- حکم خون کم‌تر از یک بند انگشت چیست؟

۱۷- حکم خونی که با آب مخلوط شود را بنویسید.

حاج آقا مشتاقانه گفت: «حالا که بحث طهارت و پاکی شد، پس نکته‌ای در همین باره می‌گویم. نمازگزار واقعی قبل از نماز، باید طهارت داشته باشد. طهارت یا مربوط به ظاهر می‌شود یا مربوط به باطن. دو نوع طهارت ظاهری داریم:

۱۸- یکی از ویژگی‌های نمازگزار واقعی چیست؟

۱۹- انواع طهارت قبل از نماز را بنویسید.

اول اینکه اگر بدن یا لباس نجس شده باشد، باید آن را پاک کنی، بعد نماز بخوانی. طهارت ظاهری نوع دوم هم با وضو یا غسل واجب به دست می‌آید. انسان باید برای خواندن نماز وضو بگیرد.^۱ اما اگر غسلی بر تو واجب شده،^۲ دیگر با وضو گرفتن طاهر نمی‌شوی؛ بلکه باید غسل کنی.

۲۰- دو نوع از طهارت ظاهری نماز را بنویسید.

یعنی به نیت غسل واجبی که بر گردنت است، ابتدا سر و گردنت را زیر آب بگیری، سپس سمت راست و بعد هم سمت چپ بدنت را به طور کامل بشویی.^۳

۲۱- غسل ترتیبی جزء کدام یک از انواع طهارت است؟ ترتیب آن را بنویسید.

حاج آقا نگاهش را در جمع چرخاند و گفت: «باطن هم مثل ظاهر آلوده می‌شود. اگر گفتید آلودگی باطن به چیست؟»

حاج حسین آقا سریع گفت: «گناه کردن.»

حاج آقای محمدی آفرین گفت و ادامه داد:

کسی که ذهنش آلوده به سوءظن و فکرهای بد درباره دیگران است، چشمش آلوده به تماشای تصاویریست که خدا حرام کرده، گوشش آلوده به شنیدن صداها و حرف‌هاییست که خدا ممنوع کرده، دلش پر از محبت دنیاست و ...، درواقع، باطنش آلوده‌ست و بدون طهارت درونی وارد نماز می‌شود.

۲۲- آلودگی باطن چه چیزهایی را شامل می‌شود که باید با طهارت درونی، از بین برد؟

علی آقا پرسید: «راه طاهر شدن دل انسان چیست؟»

حاج آقا جواب داد:

توبه واقعی؛ یعنی انسان در پیشگاه الهی اظهار پشیمانی کند، از خدا بخشش بطلبد و تصمیم بگیرد دیگر به سمت گناه نرود. اگر هم گناهی انجام داده که جبران کردنیست، هرچه زودتر جبران کند.

۲۳- راه طاهر شدن دل انسان چیست؟ توضیح کامل دهید.

۱- برخی از غسل‌ها به جای وضو هم حساب می‌شوند؛ یعنی پس از آن، اگر کاری که وضو را باطل می‌کند، انجام ندهی، می‌توانی با آن غسل نماز بخوانی. برای آگاهی بیشتر به رساله مرجع تقلیدت مراجعه کن.

۲- غسل‌های واجبی را که ممکن است برایت پیش بیاید، از معلمت پرس.

۳- به فتوای برخی از مراجع، بعد از شستن سر و گردن، بدن را به هر ترتیبی بشویی، کافی است.

سؤال: بعد از نماز فهمیدم لباسم نجس بوده. حکم نمازی که خواندم چیست؟
جواب: نمازی که خوانده‌اید صحیح است اما برای نمازهای بعدی باید با لباس پاک نماز بخوانید.

- ۲۴

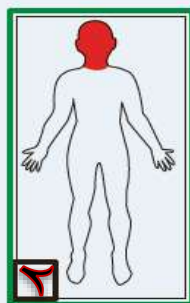
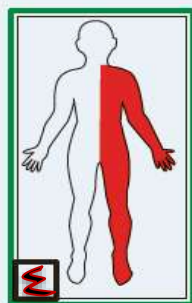
سؤال: آیا با لباسی که نمی‌دانیم نجس شده یا نه، می‌شود نماز خواند؟
جواب: لباسی که پاک بوده تا وقتی که یقین به نجس شدنش نداشته باشید، پاک است و می‌توانید با آن نماز بخوانید.

- ۲۵

احکام تصویری

۱ شیوه غسل ترتیبی را در تصاویر زیر شماره گذاری کنید.

۱- نیت ۲- شستن سر و گردن ۳- شستن نیمه راست بدن ۴- شستن نیمه چپ بدن



۲ شیوه غسل ترتیبی را در کلاس به صورت نمایشی تمرین کنید.

♦ ۱ || مهدی می خواهد در یک مسابقه علمی شرکت کند، اما راه سختی را در پیش دارد. گاهی خسته می شود و می خواهد رها کند. پدربزرگش می گوید: «تحمل سختی ها در راه هدف درست، بدون نتیجه نمی ماند.»

این جمله پدربزرگ چه ارتباطی با زندگی ابدی دارد و چگونه می تواند به مهدی کمک کند؟

.....
.....

♦ ۲ || جمله زیر را کامل کنید.

زندگی ابدی به من یاد می دهد که در این دنیا

.....
.....

♦ ۳ || منظور از طهارت درونی در نماز چیست و چگونه می توان به آن دست یافت؟

.....
.....

♦ ۴ || هنگام کمک به مادرم در آشپزی، دستم برید و کمی خون آمد. آیا می توانم با آن نماز بخوانم؟ چرا؟

.....
.....

پاسخ سؤالات پایان درس دهم

با استناد به متن درس و ذکر صفحه‌ی مربوطه

۱) ارتباط جمله پدربزرگ با زندگی ابدی و کمک به مهدی

صفحه ۱، خط ۸-۱۰:

بشیر گفت: «کسی که بداند دنیا کوتاه است و آخرت ابدیست، به امید رسیدن به ابدی پر نعمت، سختی‌های دنیا را به راحتی تحمل می‌کند.»

✓ پاسخ:

جمله پدربزرگ به مهدی یادآوری می‌کند که سختی‌های مسیر علم، هرچند طولانی به نظر برسد، در برابر زندگی ابدی آخرت بسیار کوتاه است. اگر مهدی باور کند که پاداش تلاش او در مسابقه‌ی علی – اگر با نیت درست همراه باشد – در آخرت بی‌پاسخ نمی‌ماند، انگیزه‌اش برای ادامه دادن بیشتر می‌شود و خستگی را راحت‌تر تحمل می‌کند.

۲) کامل کردن جمله: «زندگی ابدی به من یاد می‌دهد که در این دنیا ...»

صفحه ۱ و ۵:

- « دنیا کوتاه است و آخرت ابدی »
- « اصحاب کعبه به وظیفه بندگی خود عمل کردند، خدا هم آنها را کمک کرد . »

✓ پاسخ پیشنهادی:

زندگی ابدی به من یاد می‌دهد که در این دنیا ارزش ندارد برای خواسته‌های زودگذر، ایمان و آرامش خود را از دست بدهم؛ بلکه باید با صبر و وظیفه‌شناسی، خود را برای آن زندگی جاودانه آماده کنم.

۳) منظور از طهارت درونی در نماز و راه دست‌یابی به آن

صفحه ۷، خط ۹-۱۸:

حاج آقا: «باطن هم مثل ظاهر آلوده می‌شود... کسی که ذهنش آلوده به سوءظن، چشمش آلوده به تماشای حرام، گوشش آلوده به شنیدن حرام، دلش پر از محبت دنیاست... باطنش آلوده است و بدون طهارت درونی وارد نماز می‌شود. راه طاهر شدن دل، توبه واقعی است.»

✓ پاسخ:

طهارت درونی یعنی پاکي دل از گناهان باطنی مانند سوءظن، نگاه و گوش حرام، دنیاپرستی و هرآنچه انسان را از خدا دور کند. این طهارت با «توبه واقعی» به دست می‌آید: پشیمانی از گناه، استغفار، تصمیم جدی بر ترک گناه، و جبران خطاها.

۴ حکم نماز با خون ناشی از بریدگی دست هنگام آشپزی

صفحه ۶، خط ۱۶-۱۹ و صفحه ۷، خط ۱:

حاج آقا: «اگر کسی جایی از بدنش خون بیاید و خون، کمتر از یک بند انگشت شست باشد، اگرچه این خون نجس است، اما نماز خواندن با آن ایرادی ندارد. اما اگر خون با آب مخلوط شود... دیگر نمی‌توانی با این خون نماز بخوانی حتی اگر کمتر از انگشت شست باشد».

✓ پاسخ:

اگر خون زخم، کمتر از یک بند انگشت شست باشد و با آب مخلوط نشده باشد (خشک باشد)، نماز با آن صحیح است، هرچند خون نجس است. اما اگر هنگام آشپزی خون با آب یا رطوبت دست مخلوط شود و تر شود، حتی اگر مقدار آن کم باشد، نماز با آن باطل است و باید محل زخم را بشوید و پاک کند.

👑 آزمون ۲۰ نمره‌ای (پایانی درس دهم)

◆ الف) سوالات صحیح - غلط

ردیف	عبارت	صحیح	غلط
۱	اصحاب کهف ۳۰۹ سال در غار خوابیدند.	☒	☐
۲	خون کمتر از یک بند انگشت اگر خشک باشد، پاک است و نماز با آن صحیح است.	☐	☒
۳	در غسل ترتیبی، ابتدا باید سمت راست بدن را شست.	☐	☒
۴	طهارت باطنی با توبه‌ی واقعی به دست می‌آید.	☒	☐

◆ ب) سوالات چهارگزینه‌ای

- ۱- براساس حدیث امام صادق (ع)، عمر دنیا در برابر آخرت چگونه است؟
 الف) بسیار بلند ب) بسیار کوتاه ✓
 ج) دقیقاً به اندازه د) قابل مقایسه نیست
- ۲- نانوا وقتی سکه‌ی تملیخا را دید، چه تصویری کرد؟
 الف) او پادشاه است ب) گنج پیدا کرده ✓
 ج) از شهر فراری است د) سکه تقلبی است
- ۳- کدام یک از موارد زیر جزء آلودگی‌های باطن محسوب نمی‌شود؟
 الف) سوءظن به دیگران ب) نگاه به تصاویر حرام ج) خیس شدن زخم با آب ✓
 د) محبت بیش از حد به دنیا
- ۴- اگر بعد از نماز یقین پیدا کنیم لباسمان نجس بوده، وظیفه چیست؟
 الف) نماز را دوباره بخوانیم ب) نماز صحیح است و نیاز به اعاده نیست ✓
 ج) هم نماز را قضا کنیم و هم غسل کنیم د) فقط غسل کنیم

◆ ج) سوالات کوتاه‌پاسخ

- ۱- بشیر دلیل تحمل سختی‌های اصحاب کهف را چه چیزی معرفی کرد؟
 پاسخ: ایمان به ابدی بودن آخرت و کوتاهی دنیا.

۲- دو نوع طهارت ظاهری را نام ببرید.

پاسخ: ۱. پاک کردن نجاست ۲. وضو یا غسل

۳- مراحل غسل ترتیبی را به ترتیب بنویسید.

پاسخ: نیت، شستن سر و گردن، شستن سمت راست، شستن سمت چپ.

۴- «آلودگی باطن» یعنی چه؟ یک مثال بنویسید.

پاسخ: گناهانی که قلب و روح را آلوده می‌کند؛ مانند حسادت، سوءظن، دنیاپرستی.

◆ (د) سؤالات جای خالی

۱- امام صادق (ع) فرمود: «هرکس صبر کند، صبر کرده و هرکس بی‌تابی کند، بی‌تابی کرده است».

پاسخ: اندکی - اندکی

۲- خون کمتر از یک بند انگشت اگر با آب مخلوط شود، نماز با آن است.

پاسخ: باطل

۳- پایان داستان اصحاب کهف با درخواست آنان برای رفتن به رقم خورد.

پاسخ: بهشت

◆ (ه) سؤالات گسترده پاسخ

۱- توضیح دهید چرا اصحاب کهف پس از شنیدن تغییرات شهر، بازگشت به دنیا را نخواستند؟

پاسخ: چون هدف آنان خدا و آخرت بود و پس از تجربه قدرت الهی، دل به دنیا نبستند.

۲- ارتباط آیه «رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» با پایان داستان اصحاب کهف چیست؟

پاسخ: آنان تنها خدا را پروردگار خود دانستند و خدا نیز با قبول دعایشان، روحشان را به آسمان برد.

۳- تفاوت حکم خون خشک و خون مرطوب (مخلوط با آب) را در نماز بنویسید.

پاسخ: خون خشک کمتر از بند انگشت - نماز صحیح؛ خون مرطوب حتی کمتر از بند انگشت - نماز باطل.

۴- راه‌های دست‌یابی به طهارت درونی را بنویسید.

پاسخ: توبه واقعی (پشیمانی، استغفار، تصمیم بر ترک گناه، جبران).

۵- لباسی که یقین به نجاست آن نداریم، چه حکمی دارد؟

پاسخ: پاک است و نماز با آن صحیح می باشد.

۶- فرض کنید دوست شما بعد از خواندن داستان اصحاب کهف می گوید: «آنها آدم های خاصی بودند، من نمی توانم مثل آنها باشم.» شما با توجه به متن درس چه پاسخی به او می دهید؟

پاسخ: اصحاب کهف به وظیفه ی بندگی خود عمل کردند و خدا آنها را یاری داد. تو هم اگر به وظیفه ات عمل کنی و در راه درست صبر کنی، زندگی ات می تواند چراغ راه دیگران شود. این کار محال نیست، نیاز به ایمان و اراده دارد.